

دستور الاعقاب

○ احمد رضا اکبری

مقدمه:

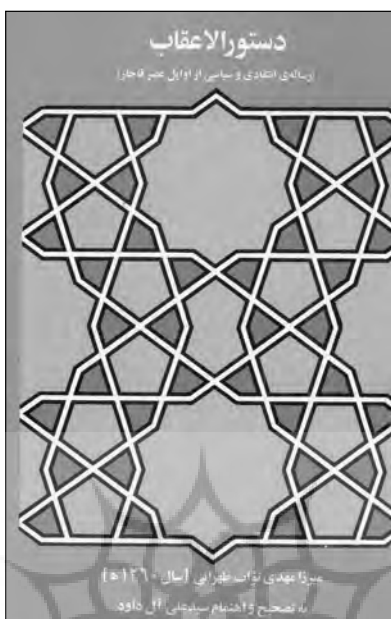
استقرار دولت قاجار به جهت پایان بخشیدن به بی‌نظمی‌هایی که در پی سقوط دولت صفویه بر ایران حاکم گردیده بود، دارای اهمیت ویژه‌ای در سیر تکوینی تاریخ ایران است. از جهت فرامرزی، عملکرد ایرانیان در قبال موج دوگانه تهاجم نظامی و رقابت‌های تجاری خارجی‌ان، بزرگترین حدیث مقاومت ملی تاریخ عصر قاجار را رقم زده که متأسفانه بنا به دلایل متعدد، به نتیجه رضایت‌بخشی نرسید. به لحاظ درونی نیز با استحاله بسیاری از ارزش‌ها، ایجاد، تغییر و یا تعدیل کارکرد برخی نهادها و ارائه قانونمداری حکومت باعث دگرگونی ساختاری چهارچوب سنتی حکومت مطلقه ایران شد و بدین ترتیب به لحاظ تفکر سیاسی و اجتماعی ایران را به چالشی بزرگ واداشت که دوره کاملاً نوین و متفاوتی را در تاریخ ایران رقم زد. یکی از بهترین راه‌های آگاهی از کم و کیف این قضایا و چگونگی برخورد جامعه ایران با این مسائل و نتایج مترتب بر آن بررسی متون دوره قاجار می‌باشد و **دستور الاعقاب** یکی از آنهاست.

مؤلف کتاب، **میرزا محمد مهدی نواب طهرانی** ملقب به «بدایع نگار» در سال (۱۲۱۰ ق) متولد شد. وی از خاندانی تاجر پیشه بود و خود شغل صرافی و تجارت داشت. چون با دستگاه دیوان در ارتباط بود،

از این راه با **حاج میرزا آقاسی** مرتبط شد و به سبب همین روابط حسنه لقب «نواب دارالخلافت» را دریافت داشت؛ اما با تصرف اراضی وی توسط آقاسی رابطه آنها به هم خورد، بنابراین تهران را ترک کرده و رهسپار شیراز شد. با **مرگ محمد شاه** و عزل آقاسی، نواب در عهد ناصری به تهران بازگشت. اما به جهت کدورت شخصی با **امیرکبیر**، در دوره صدارت او نیز منفعل ماند؛ تا اینکه در اواخر صدارت امیرکبیر یا اوایل دوران **میرزا آقا خان نوری** درگذشت و در «ابن بابویه» دفن گردید.^۲

دستور الاعقاب که تا مدت‌ها به **میرزا علی اکبرخان قائم مقام فراهانی** و آنگاه به **محمدابراهیم بدایع نگار** فرزند مؤلف منتسب شد، رساله‌ای سیاسی و بیشتر انتقادی است. مؤلف از همان آغاز سخن بعد از ذکر مقدمه‌ای وافی در «اکتساب فضایل و تحصیل هنر»، تا انتهای سخن همواره به تخطئه افعال و نکوهش اخلاق حاج میرزا آقاسی پرداخته و او را «هادم الانجاب» می‌نامد. علت این مهم علاوه بر کدورت شخصی فوق‌الذکر، عزل کارگزاران ایرانی و نصب هموطنان مهاجر ایرانی‌نیش بود که در قلم نواب تحت عنوان «ناکسان و فرومایگان»^۳ از آنها یاد شده است.

آنچه که نواب در این اثر فراهم آورده مجموعه دریافت‌ها، دیده‌ها، شنیده‌ها و تجارب شخصی‌اش^۴ بوده که به منظور تنبیه و تنبه اولاد و احفادش نگاشته و به پیشنهاد یکی از دوستان خود به دستورالاعقاب مسمی ساخته است.^۵ از این روست که این رساله نه تاریخ صرف است و نه تذکره‌الاحوال



شخصی صرف. به هرحال ترکیب این دو مهم گویی مورد التفات **میرزا محمد خان مجدالملک**، نگارنده رساله **مجدیه** نیز قرار گرفته است.^۷

نواب با سبکی ادیبانه اما متکلف و مصنوع، همراه با آیات و احادیث و عبارات و امثال و اشعار عربی و فارسی که گویای تبخرو او در این دو زمینه و وقوفش بر تاریخ می‌باشد، به ترسیم سیستم سیاسی و اوضاع اجتماعی ایران عصر قاجار پرداخته است. وی با بیان گوشه‌هایی از زندگانی سیاستمداران ایران، از سرسپردگی آنها سخن می‌گوید^۸ و ضمن نکوهش آنها، به نتایج ناشی از برخی اقدامات آنها همچون تأثیر روابط نامتناسب بازرگانی غرب با ایران اشاره می‌نماید.^۹ به هرحال دستورالاعقاب نشانگر حاکمیت مطلقه تفکر سراسر بدبینانه و انتقادی مؤلف نسبت به حاج میرزا آقاسی است که از این حیث و نیز الگوی نگارش منشیانه آن، نمونه‌ای منحصر به فرد در بین متون عصر قاجار به شمار می‌آید.

مطالعه دستورالاعقاب یادآور برخی اصول ثابت سنت تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی، مانند تداوم اندیشه شاهی آرمانی^{۱۰} و تقدیرگرایی^{۱۱} است. بدین لحاظ از کلام وی می‌توان هم حلاوت حکایات **راحه الصدور** را چشید و هم سبک نگارش **خواجه نظام الملک** را، با این تفاوت که **خواجه** در کلام خویش این قدر راه افراط و مبالغه را نیپیمود. به هرحال تلمیحات نایاب نواب در باب سیاست و اقتصاد، دستورالاعقاب را به اثری قابل توجه در تاریخ دوره قاجار تبدیل کرده است.

بنا به تصریح مؤلفه این رساله در دهمین سال حکومت محمدشاه (۱۲۶۰ ق.) در سن پنجاه سالگی تألیف شد.^{۱۲} سه سال بعد از آن در دوره حکومت ناصرالدین شاه، نواب ذیلی بر دستورالاعقاب نوشت و با همان قلم و سیاق نخست به بیان اوضاع اجتماعی ایران بعد از عزل آقاسی پرداخت و تحولات سیاسی واپسین روزهای حکومت محمدشاه و اوایل حکومت ناصرالدین شاه را بیان نمود (مانند فتنه‌سالار در خراسان)^{۱۳} و سخن را در بیان خصایص برخی طبقات اجتماعی به پایان برد.^{۱۴}

پی‌نوشت‌ها:

۱. نواب طهرانی، میرزا مهدی: دستورالاعقاب (رساله انتقادی و سیاسی از اوایل عصر قاجار)، به تصحیح و اهتمام سیدعلی آل داود، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۷۸.
۲. همان، صص ۴ و ۵.
۳. همان، صص، ۱۱۴ و ۱۱۵.
۴. همان، ص ۱۷۹.
۵. همان، ص ۱۷۸.
۶. همان، ص ۱۷۹.
۷. همان، ص ۶.
۸. همان، ص ۱۱۲.
۹. همان، ص ۳۰.
۱۰. همان، صص ۱۲۷ و ۱۲۸.
۱۱. همان، ص ۳۰.
۱۲. همان، ص ۱۷۸.
۱۳. همان، ص ۱۸۲ به بعد.
۱۴. همان، ص ۲۰۲.